

در باره تضاد و پیرا نیک در انقلاب فلسطین



اثر :

منیر شفیق

درباره تضاد و پراوتیک در انقلاب فلسطین



چاپ اول خرداد ماه ۱۳۵۳
- چاپ دوم اردیبهشت ماه ۱۳۵۷

مؤسسه مطبوعاتی آسیا

فهرست مطالب

<u>صفحه</u>	<u>عنوان</u>
الف	مقدمه
۳	مقدمه آسیا
۴	توضیح مؤلف
۵	مسد خلیل
۹	تضاد اساسی
۴۶	تضادهای ثانوی وضع اردن
	تضاد در درون صفوف انقلاب (بین
۶۱	سازمانهای مختلف)
	تضاد بین انقلاب فلسطین و رژیمهای
۸۳	ارتجاعی عرب و هم پیمان با امپریالیسم
	تضاد بین انقلاب فلسطین و رژیمهای
۸۸	عربی ضد امپریالیستی
۹۰	تضاد بین صفوف خلیج

پیروز باد جنگ خلق فلسطین

تاریخ مبارزات حماسه آفرین خلق فلسطین از زمانی آغاز میگردد که امپریالیسم کهنه کار انگلیس وجود دولتی وابسته بخود را در قلب خاورمیانه جمع خود دید بود رطی جنگ جهانی اول فلسطین را به تصرف خود در آورد و از سال ۱۹۲۰ رسماً اداره امور این کشور را به دست گرفت.

امپریالیسم انگلیس ابتدا بر سر ایالت نجره میان اردو حکومت کرد و از صحنه زد و صهیونیسم را بعنوان یک جریان مزاحم گرایانه که هم بهود را از رید ری "ساخت" میداد تقویت کرد و بر پایه همین سیاست ارتجاعی پایه های مواضع نامه "بالعز" را ریخت. در سال ۱۹۱۷ طبق مواظنه نامه "بالعز" (حرمانه) که بهود یان جهان را علیه ریح رزیان رطی رطی و فرهنگ و آداب و رسوم متفاوت ریک رطی و اسفود رعدت امپریالیستها قرار میداد (امپریالیسم انگلیس) تا که بر صهیونیستها فلسطین را برای ایجاد سرزمین ملی "بهود" یان در رطی گرفت و از آن پس سرورنجا و زنجاری "سرکوب خلق فلسطین و مهاجرت" در آن بهود یان به فلسطین و انتقال قدم مقدم فلسطینها حفاظت نگریا های ایجاد دولت اسرائیل را بر سر برد کرد.

بدین ترتیب تاریخ مقاومت فلسطین آغاز کرد بد که خلق تعیین سر مونت از او سلب کرد بد و وطنش اشغال شد و سرور سر نیز موسرکوب ارجاع و کاتنا عراند شد و بهود و براند رهم شکستن توطئه های ریکارنگ امپریالیستها و صهیونیستها بالاخره صلاح بدست گرفت و قدم مقدم هر وطنه بود حماسه ای که ارجاع امپریالیستها با خاطر معمولت فلسطین طرر سر بر میزند رایا چون سرخ شهید آن خود رهم شکست.

سال ۱۹۲۰ اولس موج وسیع مقاومت و مبارزه بدین خلق در لاور بر علیه امپریالیسم جو جووار انگلیس و صهیونیسم بود. این مبارزات سرعت و وسعت یافت و تظاهرات عظیم بر پا گردید. و چون اولین شهید آن راه استقلال رنجم باروری کرد بد که صد ها و هزارها موج مقاومت و مبارزه در لاور بهای بعدی را برورش داد. مبارزات فلسطین با حمصدی از این تحارب اولیه شروع شد و اشرف رهبری جنگ بر برد.

امپریالیسم انگلیس و متجاوزین صهیونیست سرها رنرا کرد شده بدست توطئه های موسمی رند و سرعت عمها حرکت در آن بهود یان بود. احمد کهد رطی سالهای ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۶ بیش از ۲۹۰ هزار نفر بهود یان به فلسطین مهاجرت داد شدند و رهمین فاصله برای سلطه افنداری ربارد بطور لبره استرلنگ رطی رطی و تجارت به جمع بهود یان سرط عکد آری کرد بد.

در سال ۱۹۳۵ خلق فلسطین باید از سالها مبارزه با صهیونیست آمیز بدست با سلحه سرد و سایر اسلحه های اولیه انقلابی در زمین کارگرانی که از روزگارانها آمد بود بد در رتبه رهایی مانند حیاط بهود آمد. آنان ریکار اتحاد باد حماسان توجه کرد بد و سایر مبارز در آن آنها را برداشتند. انقلابیونی مانند: "صوالد بن الفصام" که در ۱۹ نوامبر ۱۹۳۰ در مبارز علیه ارتش انگلیس و سرور رتبه های صهیونیست شهید شد در این مبارزات نقش مهمی ایفا نمودند.

با گذر از مبارزه در سایر فلسطین "گفته های ملی" ایجاد شد و جنبش رتبه رهایی مانند "مافا" آند را در ایدافت کسه امپریالیسم انگلیس برای سرکوب آن بدست بعضی و جنبشها و نهادهای صحت سرکی ارتش بود. این جنبشگرهای امپریالیستها و متجاوزین صهیونیست، کسوف رت خلق را صد عهد آن افرایش داد و سایر خلق فلسطین ایداد و سعتری بهود گرفت. کم کم جنبش مقاومت و ارهسته های کوچک ریک جنبش سراسری رند بل سرکرد بد کهد بگره ریح رت امپریالیستی توان با بودی آفراند است. فروکشهای مرحله ای جنبش همواره او حکمرانی مبارزات بعد در اند سال داشت. خلق مبارز فلسطین و جنبش رهایی بخش آن باد رص گیری از این مبارزات هم مقدم بر برد و صد رت مبارز صفت سرکرد و نشاط خود را در رتض اصناف بالا نر میبرد.

با پایان جنگ جهانی دوم و قد رتند در آمدن امپریالیسم آمریکا از آن صهیونیسم بوسیله ای در دست امپریالیسم آمریکا و انگلیس در آمد و این بار امپریالیسم آمریکا ایجاد رتسر دولت قوی صهیونیستی را مبتا به پایگاه رطی خود در قلب خاورمیانه بصفت تحکیم سلطه خویش بر منطقه سرور میزند بد. از این پس متجاوزین صهیونیست و امپریالیسم آمریکا و انگلیس و حتی مرتجع صهیونیست یک برنا به سینما نیز جهت محور با بودی ملت فلسطین را در ریش گرفتند. صهیونیستها با اسام حجابات تکان دهنده همچون "گوشویا" و "دیریا همین" سرافط ایجاد رعب و هراس و فرار در آن فلسطینها از خانه و کاشانه خود ریک میلیون فلسطینی را در رطی چند سال از فلسطین اشغال شد "بیرون راند بد و تمام هستی آنها را بعبارت بردند. امپریالیسم آمریکا و انگلیس بد دولت بدست نشاند نشان اسرائیل بصفت ۱۶ سال تلاش کرد بد یاد در نام "آوارگان فلسطین" بصفت از ریک طبعی فلسطینی ربر بر سر زدند "بسر و سنی" امپریالیستی خود با در آن نگاه یان آنها را باین "سرنوشت" راضی کنند. در ریک کلام هد ی آنها این بود که تاریخ خلق فلسطین را بعنوان یک ملت ببندند. لیکن خلق فلسطین طبعی سانیان طولانی مبارزات در رخشانتش ثابت کرد بود که هیچ سرورنجا رت نیست جلوی اراد ما بدین خلق قهرمان را برای استقلال و آزادی میپوشند کهد.

در سال ۱۹۵۶ که کانال سوئز توسط مصر ملی شد، صهیونیست‌های اسرائیل با پشتیبانی امپریالیست‌های انگلیس و فرانسه، مرحله‌ای جدید را در فلسطین‌های مبارز همدوش برادران عرب خود آغاز کردند. دست‌گرفتن دولت شکست‌ناپذیر صهیونیست‌ها هم خود را ایفا نمودند. بعد از سال‌گارتد ارکانی و سازماندهی منظمی در سال ۱۹۶۵ "الفتح" بوجود آمد. اولین گلوله انقلاب فلسطین در دوره گونیسی در اول ژانویه ۱۹۶۵ (پروژه امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها در اخل فلسطین اشغالی آتش‌شد و جنبش مسلحانه فلسطین با بهره‌مندی وجود گذشت و اولین عملیات نظامی موفقیت‌آمیز انجام یافت.

نوع جدید انقلابی متشکل سرعت در میان نمودهای شدید فلسطین در اردن، سوریه، لبنان، عراق و مصر در اخل فلسطین اشغالی توسعه یافت. شکست ارتش‌های عربی در جنگ‌های شش‌روزه ژوئن ۱۹۶۷ در برابر صهیونیست‌ها و در مقابل پیروزی‌های بی‌دریغی جنبش انقلابی فلسطین، نمودهای عربی را وسیعاً متوجه جنبش انقلابی فلسطین نمود و نمود و قدرت این جنبش توسعه یافت و پشتیبانی وسیعی بوجود آمد.

در سال ۱۹۶۸ نیروهای مسلح انقلاب فلسطین نه‌اجماع ارتش‌های مبارز صهیونیست‌ها را در الکراخ (ساحل غربی رود اردن) درهم شکستند و با وارد آوردن تلفات سنگینی بر صهیونیست‌ها آنها را وادار به عقب‌نشینی کردند. جنبش فلسطین قدرتی سیاسی یافت و برجم مبارز "رهائی بخش‌طلبی" در خاور میانه را بدوش گرفت. فعالیت مبارز جنبش مقاومت فلسطین در مناطق اشغالی وسیعاً اوج گرفت بطوریکه نواخیز به صورت منطقه‌ای ارتزاقی درآمد.

در مقابل این موفقیت‌های جنبش انقلابی فلسطین در برابر امپریالیسم آمریکا و تجاوز اسرائیل، رویزیونیست‌های حاکم در روسیه در روزنامه "پراودا" فلسطین‌های مبارز را به "ماجرای جونی" و "جیب روی" کودکانه محکوم کردند و اعلام داشتند رهبران سازمان "الفتح" در چار این خیال‌های واهی شده‌اند که قادرند دولت اسرائیل را براندازند و جریح تاریخ را به عقب برانند.

تزارهای یوین همانند گدیزه رت‌های امپریالیستی از یکسوی انقلاب و آنچه انقلابی است مخالفند و از سوی دیگر در رقابت با رقیب خود امپریالیسم آمریکا تلاش میکنند از عقب‌واری شوند. در جنبش خود بود مؤسسه‌ای به‌نام "کمیته ملی برای تسلط بر خاور میانه" بکار بردند. سیر تکاملی سیاست‌های تزارهای یوین نشان‌دهنده‌ای است که آنها خود را از یکسو دوست طبیعی "انقلاب فلسطین" می‌نامند و از سوی دیگر مشخص و سیوری آن می‌باشد اسرائیل روانه‌ای دارند. از یکسو خود را مدافع حقوق ملی فلسطین می‌نامند و از سوی دیگر از قطعنامه ۲۴۲ شورای امنیت که هیچ‌گونه‌ای از حقوق فلسطین نیست، مو تجاوز اسرائیل را محکوم نکرد، سیاست پشتیبانی می‌نامند. این بر خورد در رویان موسیال - امپریالیسم شوروی در روز بروز برای نیروهای انقلابی فلسطین روشن می‌گردد.

در سال ۱۹۷۰ طرح راجرز که همان قبول دولت اسرائیل و لگد مال کردن رسمی حقوق خلق فلسطین و تفرد رسان کشورهای عربی بود، از طرف امپریالیسم آمریکا مطرح شد. موسال - امپری

الیسم شوروی که دست‌های اش فقط ایجاد کمیته‌های دست‌ساز و فروش اسلحه بود، سرعاً با طرح راجرز موافقت کرد. جنبش مقاومت فلسطین با محکوم کردن شدیدی "طرح راجرز" نوظهور و ایراد دولت و دولت تجاوزگر اسرائیل را بر ملا ساخت و دست‌گرفتن سخنانش از ولی امپریالیست‌ها دست از توطئه برنداشتن و در اردن "طرح راجرز" نقدی بگری را ریختند. این بار سرکوب نظامی جنبش مقاومت در اردن را طرهریزی نمودند. در ۱۷ سپتامبر ۱۹۷۰ ارتش اردن زیر نظر مستقیم ملک حسین و سفیر آمریکا به محاصره نظامی نسبت به اردن و گاه‌های فلسطین در عمان (پایتخت اردن) دست‌زدند و تا ۲۷ سپتامبر که معاهده قاهره بسته شد، ۳۰ هزار جریک‌نورد های یوزن و مرد و بیرون جوان فلسطینی را بقتل رسانیدند.

این جورش و حشیانه امپریالیسم نیز نتوانست بر اردن و آهسته‌آهسته خلق فلسطین خلقی وارد سازد. جنبش رهائی بخش فلسطین تحت رهبری "سازمان آزاد بخش فلسطین" با اراد و استوار و نه‌راسیدن ارتش‌ها و مرک‌شدن خود را خاک سپرد و استوار تر از پیش برجم انقلاب را بر آفرانسته نگه‌داشت.

در سال ۱۹۷۰ جنبش فلسطین پس از جنگ کورنبرگ نظامی در بگری با نیروهای اردن در فعالیت‌های خود را در اردن پایان داد و به لبنان منتقل شد. "سازمان آزاد بخش فلسطین" تجارب خود در اردن را جمع‌بندی نمود و با هوشیاری و آگاهی بیشتری در لبنان مبارز علیه امپریالیسم آمریکا و صهیونیست‌ها را بگرد سخنان خویش را به پیش برد. همانند گذشته است مبارز خویش را توجیه صهیونیست‌ها و امپریالیست‌های پشتیبان آن در اخل فلسطین اشغالی قرار داد و بر شدت آن افزود.

اما در لبنان نیز توطئه‌های مختلف امپریالیست‌ها، صهیونیست‌ها و مرتجعین حواجه بود. ولی این جنبش رزنده‌ها تجارب بیشتری در هم ترکیب کرد. بگریلو نیاد. در مقابل حملات نظامی ارتش لبنان که تحت عنوان وجود جنبش فلسطین، مستسکی برای محاصره صهیونیست‌هاست، انجام گرفت. سیاست شدت در مقابل شدت و در موقع لازم رسیده‌اند توافقی از طریق خود اگره را جلو بردند.

در اکتبر ۱۹۷۳ سیاست "نم‌نگونه‌مصلح" در ابره رت آمریکا شوروی در خاور میانه عربی با پیروزی اعراب در جنگ علیه صهیونیسم پایان رسید. جنبش مقاومت در این جنگ قهرمانانه مبارزه کرد و ضربات سختی به ارتش صهیونیست وارد نمود. نظریه نقش‌های امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها جنبش فلسطین در م. ب. م. به پیش رفت و حماسه‌های آزادی این خلقی را در "سازمان آزاد بخش فلسطین" بگوش جهان‌مان رسید و مورد پشتیبانی خلق‌های جهان قرار گرفت و بالاخره در گفرائس سران کشورهای عربی در سال ۱۹۷۴ در مراکش با شکست برنامه‌های امپریالیسم آمریکا و ملک حسین و صهیونیست‌ها "سازمان آزاد بخش فلسطین" بعنوان تنها نماینده قانونی خلق فلسطین به رسمیت شناخته‌شد و این پیروزی عظیمی برای خلق فلسطین بود. زیرا بعد از ۲۳ سال توطئه برای نابودی فلسطین و تحلیل بردن آن در میان کشورهای عربی، شکست خورد و علت فلسطین هویت خود را حفظ نمود. این کار بگریلو نیاد و مسلحانه

خلق فلسطین و کوشش شدیدی که " سازمان آزاد بخش فلسطین " برای زندگی منگبد استن و ورشد فرهنگ، آداب و سنن خود نمود، صورت واقعیت یافت.

جنبش فلسطین در طی حیات در وارد سال نمود اکثریت عظیم فلسطینی ها را چهره بخود فلسطین اشغال شده بوجهه رسا بر کسور های عربی برای آزاد کردن این وطن اشغال شده، بسیج کرد و آنها ضروری آنگاه ملی را برابر امپریالیسم و صهیونیسم را در برابر مبارزات کرد. این صهیونیسم با وظیفه است که ملیزم شکستهای وحشی و مشکلات فراوان آتش انقلاب را تا صهیونیستهای تحملورنگمید اربا در نوطه لغیر و ابره رفت جهت نابودی جنبش فلسطین، خلق فلسطین هم تراز همشعوبان این قربانیهای مازهم بیشتر در رخت ست رهائی وطن اشغال شده برقرار می فلسطینند مگر اینکه میبندگ و از مزایع و موفقیتهای بدست آمد در طی سالیان طولانی در قاع میگردد. خلقی که اراد مکرر متا استلال از دست رفتن اید دست آورد اینبار نیز نوطه های رنگد و ابره رفت و صهیونیسم و ارتجاعین محلی را بدین شاهد رهم خواهد شکست. خلق فلسطین از فراز و نشیبهای فراوانی گذشتولی هم با رهم ترو استوارتر گام بجلوگد اشتماست. خلقوم در این قربانیهای پیشا در بهت و بیج از فلسطینی ضعیف و غیرتشنگی به فلسطینی قوی و پندگ رفت بزنده موسازمان بافتند بل گردید. بدین شاهد هر چه موفوق بیبوند در خلق مبارز و در فلسطین و جنبش انقلابی آن گسما مثل پتورها و الکراجهها را آفرید در مبارز عظیمه نشان دهد ماشا امپریالیسم آمریکا و صهیونیستها سرانجام صهیونی را در آغوش خواهد گرفت و در این راه امپریالیسم فلسطین و جنبشها که انقلابی و کشورهای راستین موسالیستی پشتگامونند آند.

باید فد قاطع و همجانها از انقلاب فلسطین و جنبش مقاومت خلق قهرمان فلسطین برخورداریم.
باید فد قاطع از استقلال و وحدت لبنان برخورداریم.
باید به فد قاطع از مبارز مخلصها و عرب برای استقلال ملی و وحدت آنان برخورداریم.
باید فد و ابره رفت امپریالیستی یعنی امپریالیسم آمریکا و موسالیسم صهیونیسم حمله کنیم.

در اوضاع کنونی اینها چها رشتها را استنبی هستند که از آنها پشتیبانی نمود و برانعام نیرو برای تحقق آنها مبارز میکنیم.
چرا شمارهای بالا جواحقها اوضاع کنونی اند و دست میباشند؟
در پاسخ باین سؤال باید از گونشده های اساسی موجود را در خاور میانه شناخت و از سوی دیگر بر اساس آنها استراتژی و تاکتیکی انقلابی برای تسریع پیروسی و رشد و تکامل تضاد ها را در ریاضت.

در خاور میانه تضاد اساسی موجودند:
- تضاد بین یهودیتاریا، خلفها و طول مدت بدین خاور میانه از میان میانه انگور، امپریالیسم و صهیونیسم آمریکا و موسالیسم - امپریالیسم شوروی و همچنین تجسس از سوی صهیونیسم از سوی دیگر.
- تضاد بین امپریالیستهای پیروز و ابره رفت امپریالیستی یعنی امپریالیسم آمریکا و موسالیسم - امپریالیسم شوروی.
- تضاد بین یهودیتاریا و یهودهای وسیع خلقی با یهودانی نیروهای خودالی و صهیونی که وابسته به امپریالیسم هستند.

وجود و رشد و تکامل این تضادها، اوضاع خاور میانه را بجلو میبرند و تنها با در صحیح ماهیت این تضادها، مناسبات میان آنهاست که میتوان بطور صحیحی رشد و تکامل آنها را بود انقلاب هدایت نمود و پیروسی انقلابی را تسریع کرد. از میان این تضادها تضاد عمده را تضاد اول تشکیل میدهد.

یهودیتاریا و نیروهای انقلابی بر اساس تضاد های اساسی موجود و با توجه به استراتژی و تاکتیکی انقلابی، کطبی تجریم طولانی بدست آمد فاست باید در نکته اساسی زیر را در نظر گرفتند:
- یهودیتاریا و نیروهای انقلابی با تحلیل منحصرا از اوضاع منحصرا چنان سیاستی را میبزنند که بتوانند وسیعترین نیروی ممکن را علیه دشمن هدیه موافقت بخش کرد خود آورد.
- یهودیتاریا و نیروهای انقلابی هنگامیکه در نشان ضمد در روی روند و نیروهای آنها هم بطور نسبی و وقتاً ضعیف است، میگوشتند دشمن را تا حد ممکن منفرد سازند. و یک جولا آنها را از میان بردارند و پیروسی را هم به دشمن نمایند.

جنگ اکتبر ۱۹۷۳ بین اعراب و اسرائیل یکبار دیگر مسئله گرهی خاور میانه یعنی انقلاب فلسطین را در سر لوحه ی تضادهای موجود بین معالک عربی خاور میانه از یک طرف و جناح های سیاسی جنبش انقلابی فلسطین از طرف دیگر قرار داد . اکنون بر سر دوراه ، یکی انقلاب تا به آخر یعنی اداء دادن به مبارزه مسلحانه برای آزاد کردن تمام خاک فلسطین و ساختمان یک جامعه نوین دموکراتیک در فلسطین ، بدون تبعیض نژادی یا مذهبی و دیگری طرفداری از نظریات جدید مبنی بر ایجاد کشور کوچک فلسطین در منطقه ساحل غربی رودخانه اردن و نوار غزه ، تضاد بوجود آمده است .

- اهم مسائل مورد اختلاف در جنبش انقلابی فلسطین بقرار زیر است :
- آیا شرکت در کنفرانس ژنو یعنی برسمیت شناختن اسرائیل میباشد ؟
 - آیا شرکت در کنفرانس ژنو یعنی سلب حقوق اساسی خلق فلسطین از تمام خاک فلسطین میباشد ؟
 - آیا ایجاد کشور کوچک فلسطین که توسط دول ارتجاعی عرب ، سوسیال امپریالیسم و امپریالیسم امریکائیکان تأیید شده ، نقشه ای جهت سلب حقوق اساسی خلق فلسطین و پایان دادن به اصالت سیاسی انقلاب فلسطین میباشد ؟
 - آیا قطعنامه ۲۴۲ سازمان ملل ، حقوق اساسی خلق فلسطین را نفی نموده است ؟
 - آیا صالحه در این زمان یعنی حرکت از موضع ضعف و نه از موضع قدرت تحت شرایط نامساعد ، ماهیت راهی است تسلیم طلبانه ؟
 - آیا کشور کوچک فلسطین به چه قیمتی از نظر سیاسی و چه محدودیتی از نظر نظامی ایجاد میشود ؟
 - آیا انقلاب فلسطین شامل مراحل متفاوت بوده و بخشهایی و سرزمینها را باید بر اثر مبارزات انقلابی به گف آورد یا از طریق صالحات دیپلماتیک ؟

طیروغم آنکه نظریات مختلف بر دورد و جناح الفتح ، صافه و جنبه
 دموکراتیک خلق برای آزادی فلسطین در موافقت با ایجاد کشور کوچک
 فلسطین، از یک طرف و جنبه خلق برای آزادی فلسطین ، جنبه بیکار
 خلق فلسطین و جنبه آزادی بخش عرب در موافقت برای اداه بیکار
 انقلابی از طرف دیگر به چشم میخورند ، معینذاحل مسئله فلسطین را
 نیز نیروهای مختلف بر پایه ضرورت وحدت درونی بخاطر پیروزی نهایی
 امر انقلاب کاملاً مورد توجه قرار داده اند .

میر شفیق یکی از کادرهای فعال جنبش انقلابی فلسطین و از اهالی
 اورشلیم میباشد . او یکی از اعضا و شورسین های با ارزش جنبش مقاومت
 فلسطین (الفتح) است . مقاله " درباره تضاد ویراتیک در انقلاب فلسطین "
 اثر وی را برای درک و آموزش از مسائل موجود در انقلاب فلسطین مفید
 دانسته و امید داریم بدینوسیله خدمت در رشد آگاهی و شناخت از مسائل
 انقلاب فلسطین نموده باشیم . کارکنان مؤسسه مطبوعاتی آسیا

* * *

توضیح - هدف از انتشار این کتاب بطور خلاصه اینست .
 اول : کوشش برای تحلیل تضادها در میهن عربی بطور اعم
 و در عرصه فلسطین بطور اخص و تشریحات آن . دوم : چنانچه
 توانستیم تضادها را بدقت معین سازیم و اسلوبهای در مان
 و حل آنها را نیز مشخص نمائیم توانسته ایم استراتژی و تاکتیک
 صحیحی در زمینه های سیاسی ، نظامی و تشکیلاتی برای انقلاب
 معین سازیم . سوم : این بررسی یک بررسی یا برنامی
 آکادمیک موضوع نیست ، زیرا هدفش طرح مسائل شورسینگی
 و تلفیق آن بصورت ساده است تا خواندن آن برای توده
 ها و یایگاه های انقلاب میسر باشد . چهارم : در این بررسی
 سعی شده است از ذکر اسامی سازمانهای انقلابی و احزاب
 و جنبشهای انقلابی عرب بهنگام انتقاد از آنها خودداری گردد .
 این بررسیها را پیش از حوادث ایلول در اردن نوشته ام ، از این
 رو سخن ملاحظات را در حاشیه ان اضافه کردم .
 مؤلف

مدخل

* * *

هنگامی که انقلاب مسلح بر ضد اشغال خارجی شعله ور میشود بایک سری تضادها روبرو میگردد، بویژه در کشورهای عقب افتاده که هم چنان تحت یوغ رژیمهای ارتجاعی نیه فتوالی ونیه استعماری قرار دارند. این تضادها از لحاظ اهمیت در یک درجه واحد یا شدت واحد یا عمق واحد به نسبت مرحله مبارزه ملی بر ضد اشغال امپریالیستی بیگانه نیستند. از این رو مسئله مشخص ساختن تضادهای اساسی و تضادهای ثانوی و همچنین مسئله و چگونگی حل و معالجه این تضادها بطور مجرد یا کلکتیوی دو مسئلهای هستند که در تعیین سرنوشت انقلاب، پیروزی یا شکست آن، در مقطع تاریخی معینی و در چارچوب شرایط محلی و جهانی مشخص از اهمیت وارزش درجه اولی برخوردارند. چنانچه همه این تضادها را مخلوط کنیم و آنها را از لحاظ اهمیت در یک سطح واحد قرار دهیم و آنها را با اسلوبهای غیر صحیح حل نمائیم یا چنانچه در ارزیابی نقش تمام تضاد و اهمیت آن در مرحله تاریخی معین دچار اشتباه شویم انقلاب دچار سردرگمی خواهد شد و رهبری آن تا پیروزی غیر ممکن میگردد مگر آنکه آن اشتباه با حد اکثر سرعت ممکن مرتفع شود.

اهمیت تعیین صحیح تضاد اساسی و تضادهای ثانوی بدین خاطر است. اول: ما را در درک ماهیت مرحله ای انقلاب کمک میکند. یا بما کمک میکند که ماهیت انقلاب خود را درک کنیم امری که منجر به وضع استراتژی سیاسی و نظامی صحیح و تاکتیک سیاسی و نظامی صحیح میشود. دوم: ما را در شناخت نیروهای ضربتی اساسی، نیروهای متحد، نیروهاییکه میشود آنها را بیطرف کرد و نیروهای مخالف کمک میکند. یا به عبارت دیگر، دوستان و دشمنان را خواهیم شناخت و دوستان امروز خود را که دشمنان فسر دا خواهند بود باز خواهیم شناخت. و در یک جمله آنکه، خواهیم شناخت کسی که در هر مرحله چه کسی جنبه ما

را تشکیل می‌دهند و چه کسانی جبهه دشمن را • سوم: ما را در شناخت
 چگونگی حل تضادهای ثانوی که در صفوف خلق و در داخل خود جنبش
 انقلابی بوجود می‌آید کمک میکند • همچنین بما کمک میکند تا از مبارزه بر
 ضد بیش از یک دشمن در زمان واحد و با مبارزه با دشمنان آینده در حال
 حاضر اجتناب ورزیم • بسخن دیگر، این امر بما کمک میکند تا تضادهای
 ثانوی را به حد تضاد اساسی ارتقا ندهیم • امریکه منجر به تضعیف
 جبهه • ما و تقویت جبهه • دشمن میگردد و در نتیجه شکست ما را در حل
 تضاد اساسی باعث میشود، همچنانکه در حل تضادهای ثانوی نیز که آنها
 را تا حد تضاد اساسی بالا آورده ایم و چار شکست شده ایم • و این بدان معنی
 است که ما حال را از دست داده ایم و آینده را بدست نخواهیم آورد • لیکن پس از
 مشخص گردانیدن تضاد اساسی و تضادهای ثانوی مسئله مهم دیگری مطرح
 میشود که اهمیت آن کمتر از اهمیت تعیین انواع خود تضادها نیست و آن
 مسئله ی چگونگی حل و معالجه ی هر تضاد است • به عبارت دیگر بر ما
 لازم است که در باب هر تضاد چگونه حل میشود و راه حل آن کدام است؟
 یا آیا این تضاد یا آن یکی را با مبارزه ی مسلحانه حل کنیم؟ یا از طریق
 اعمال فشار سیاسی؟ یا با گفتگو و سازش؟ و غیره • مسئله ی تعیین چگونگی
 حل هر تضاد انقلابی در مرحله ی تاریخی مشخص چه تضاد اساسی یا
 تضادهای ثانوی، مسئله ای است مرکزی که باید آنرا با سؤال جاودانه
 چه باید کرد؟ پاسخ داد • چگونه هدفهای خود را تحقق بخشیم؟
 ان سازمان (وسیله) که میتواند تضاد را حل کند چیست؟ اهمیت ترکیب
 و ساختمان طبقاتی و ایدئولوژیکی آن چگونه است؟ و غیره • به عبارت
 ساده تر در میابیم که چگونه پس از آنکه در هر مرحله تاریخی معین کمر داریم
 چه میخواهیم آن تضاد را حل خواهیم کرد • شایان ذکر است که قصد ما

از مشخص ساختن تضاد اساس و تضادهای ثانوی و سپس راه معالجه و حل هر کدام از این تضادها، مجرد و کلکتیو، در هر مرحله ی تاریخی مشخص، این است که از لحاظ تئوری و عملی خط مشی انقلابی صحیح یا استراتژی و تاکتیک صحیح معین گردد. چرا که هر گونه اشتباه در درک ماهیت مرحله، یا ماهیت تضاد های آن مرحله و سپس راه حل و معالجه آن تضادها منجر به انحراف اپورتونیستی راست و یا چپ میشود. مثلاً چنانچه بر روی حل تضاد اساسی تمرکز دهیم و در خصوص تضاد های ثانوی کاملاً سستی و افعال نمائیم، سیاست صحیحی برای حل تضاد های ثانوی در پیش نگیریم، این امر در جریان حل تضاد اساسی منجر به انحراف اپورتونیسم راست میگردد، چنانچه یکی از تضاد های ثانوی یا همه آنها را تا حد تضاد اساسی ارتقا دهیم این امر منجر به انحراف اپورتونیسم چپ میشود. هم چنین است در خصوص حل هر تضاد. مثلاً چنانچه مقرر گردد که حل تضاد اساسی تنها باشبیه های کار سیاسی یا مذاکرات است در حالیکه ماهیت این تضاد از نوع تضاد آشتی ناپذیر است که جز با اسلحه حل نمیگردد، چنین امری به اپورتونیسم راست منجر میشود. و چنانچه مقرر گردد که تضاد های ثانوی با اسلحه حل شوند، در حالیکه بکارگیری اسلحه برای حل تضاد اساسی است، وحدت تضاد ثانوی به مرحله تضاد آشتی ناپذیر بالغ نگشته است، چنین امری انحراف اپورتونیستی "چپ" را باعث میگردد. ضمناً مهم آن است که ملاحظه نمائیم که حل هر تضاد اساسی در جامعه و تاریخ انسان جز از طریق اسلحه حل نمیگردد. همچنین حل هر تضاد ثانوی به دور از اسلحه و قهر انقلابی صورت میپذیرد. اگر چه ممکن است در حالات معینی یک تضاد اساسی بدون توسل به انقلاب مسلحانه حل گردد، بویژه پس از خاتمه ی مرحله ای جوامع طبقاتی، همینطور ممکن است در

حالات معینی، یک تضاد ثانوی از طریق اسلحه و قهر مسلحانه حل گردد،
 بویژه هنگامیکه از هم پیمانانی بطرف تضاد آشتی ناپذیر در تضاد اساسی
 حرکت کرده و بدان سوی منتقل میشود. یا هنگامیکه در داخل انقلاب
 مسلحانه خط مشی خرابکارانه ای را دنبال میکند. در این هنگام پراهی
 جز تصفیه باتوسل به نیروی اسلحه باقی نماند. به یک سخن آن
 چیزی که راه حل هر تضاد را معین میکند، ماهیت آن تضاد در هر مرحله
 تاریخی است، و ماهیت تضاد، در شرایط مشخص است که تعیین میکند که
 آن تضاد از طراز تضاد آشتی ناپذیر است یا از طراز تضاد آشتی پذیر.
 همچنین مهم است که در یابیم، مشخص کردن تضاد اساسی و تضادهای
 ثانوی و تعیین راه حل هر کدام از آنها، امر جامعه نیست که یکبار و برای
 مدت طولانی صورت گیرد. زیرا تضادها دائما در حال حرکت و تغییر
 داخلی و خارجی اند. از اینرو ضروری است که تمام آن بررسیها و مشخص
 ساختن تضاد اساسی و تضادهای ثانوی و تعیین راه حل هر کدام از آنها
 تکرار و تجدید گردد. چراکه ممکن است تضاد اساسی به حد تضادهای
 ثانوی نزول نماید و تضاد اساسی دیگری جای آنرا بگیرد. همچنین آنکه
 وقتی نیروهای ژاپن به داخل چین وارد شدند تضاد با کومیندان به سه
 سرکردگی چان گای چک که تضاد اساسی بود به تضاد ثانوی تبدیل شد
 و تجاوز کاران ژاپنی تضاد اساسی در چین گردید، حال آنکه پیش از
 اشغال به نسبت تضاد اساسی درونی چین، تضاد ثانوی بودند. تمام
 مسائل شوریک فوق الذکر بوسیله انقلابهای مسلح در کلیه کشورها مورد
 تاکید قرار گرفته و بویژه در تجارب انقلاب مسلحانه در روسیه، چین و
 ویتنام بشکل درخشانی از طرف لنین، مائوتسه دون و هوش مین بیان
 گردیدند. و اکنون چنانچه این دستاوردهای شوریک مهم را به عرصه

فلسطین وارد سازیم در خواهیم یافت که با مجموعه ای از تضادها روبرو هستیم که در بین آنها تضاد اساسی و در جانب و همراه آن تعدادی تضاد ثانوی قرار دارند. و این امری است که در حد امکان خود در این بررسی بطور مفصل روی آن تمرکز خواهیم داد.

تضاد اساسی

* * *

تضاد اساسی در عرصه ی فلسطین، بین موجودیت صهیونیسم و هم پیمانی ارگانیک آن با امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم امریکا از یکسو و بین توده های فلسطین و هم پیمانی ارگانیک آن با توده های عرب از سوی دیگر است. این تضاد تضادی از طراز آشتی ناپذیر است که با داشتن ماهیت دشمنانه (اشتی ناپذیر) مشخص و متمایز میگردد. یا از طراز تضادی است که جز از طریق مبارزه ی مسلحانه با توده های مسلح و جنگ توده ای دراز مدت نمیتوان آنرا حل کرد و ممکن نیست با مذاکرات یا فشارهای سیاسی و بین المللی یا با اعتصابات و تظاهرات و یاراه پارلمانتاریسم و غیره آنرا حل نمود. دلایلی که بر پایه آن چنین نقطه نظری برای تضاد اساسی و ماهیت آشتی ناپذیر آن استنتاج شده به عبارت زیر است:

الف - موجودیت صهیونیسم با کلیه ی موسسات اقتصادی - نظامی - سیاسی - فرهنگی و اجتماعی عبارت است از - اشغال سکنی جویانه از طرف نیروی خارجی که برای گرفتن همه چیز و برای اشغال سرزمین خلق فلسطین از طریق بیرون کردنش از خاک و خانه اش و راندنش به خارج از مرزهای میهن به کشور ما آمده است. عبارت دیگر اشغال سکنی جویانه صهیونیستی، عبارت است از نابودی کامل جسمانی و فرهنگی خلق

فلسطین و از میان برداشتن ریشه ای اش بعثابه يك خلق • این امر
موجودیت صهیونیسم را در تضاد شدید و عمیق با خلق عرب فلسطینی
قرار داده و يك جهت تضاد اساسی را در عرصه ی فلسطین تشکیل میدهد
لیکن مادام که خلق فلسطین بخشی از ملت عرب است و مادام که خاک
فلسطین بخشی از میهن عربی است و مادام که این موجودیت که وجود
خلق فلسطین را تهدید میکند، بخشی از ملت عرب را تهدید مینماید
و چنانچه علاوه بر طعمه‌ریزیهای صهیونیسم در اشغال بازم بیشتر
اراضی عرب جانب هم پیمانی صهیونیستی - امپریالیستی را در منطقه
برضد توده های عرب اضافه نمائیم، تمام اینها تشکیل دهنده تضاد
اساسی هستند که خلق عرب فلسطینی و توده های عرب از یکسو و
موجودیت صهیونیسم و امپریالیسم جهانی از سوی دیگر تشکیل دهندگان
ان تضاد اساسی بشمار می‌آیند • اما در خصوص ماهیت آشتی ناپذیر این
این تضاد اساسی کافی است ملاحظه نمائیم که تحقق اشغال سکسی
جویانه استعماری - صهیونیستی فلسطین میسر نبود مگر با توسل به
نیروی اسلحه و قهر نظامی • زیرا چنان اشغالی از ریشه با وجود
خلق فلسطین در تضاد است • و این چیزی است که عملاً اتفاق افتاده
و عملاً موجود است • بنا بر این تضاد، تضادی است آشتی ناپذیر که
راهی برای حل آن وجود ندارد مگر با از میان رفتن یکی از دو جانب
تضاد بوسیله اسلحه •

ب - اکثریت قاطع خلق عرب فلسطین بر اثر اشغال صهیونیستی در
خارج از میهن زندگی میکنند و قادر نیستند که از راه مسالمت آمیز یا
قانونی به فلسطین بازگردند • زیرا اسلحه ی صهیونیستی در تمام
طول مرزهاش راسد کرده است • و حتی در صورتی که جزئی از خلق برگردد

همچنانکه برخی از دولتها پیشنهاد میکنند، اوضاع این بخش از توده‌های فلسطینی مانند وضع اقلیت عرب فلسطینی که در چارچوب فلسطین اشغال شده، یعنی تحت حکومت نظامی صهیونیستی که آنها را از کلیه حقوقشان در میهنشان محروم کرده و آنان را در برابر قوانین ددمنشانه با نیروی اسلحه بزانو در آورده، چه آنهایی که پیش از ژوئن ۱۹۶۷ تحت اشغال صهیونیستی اسیر بودند و چه آنهایی که پس از ژوئن ۱۹۶۷ تحت اشغال صهیونیستی قرار گرفتند، خواهد بود. کافی است که فردی از توده های خلق به فعالیت سیاسی "قانونی" بر ضد موجودیت صهیونیسم اقدام ورزد تا مورد حملات نابود کننده رنگارنگ قرار گیرد. از اخراج نهائی او به خارج از مرزها تا شکجه های جساف و زندان و تبعید و نابودی جسمانی. چنین وضعی حکم میکند که حل تضاد بین خلق فلسطین و اشغال صهیونیستی بایگانه وسیله یعنی انقلاب مسلحانه صورت گیرد.

ج - وضع قانونی در موجودیت صهیونیستی هرگونه فعالیت سیاسی را - چه این فعالیت از طرف عرب فلسطینی صورت گیرد و یا از طرف برخی نیروهای یهودی چنانچه وجود داشته باشد - که هدفش از میان برداشتن موجودیت صهیونیستی و ساختمان دولت دموکراتیک فلسطینی بجای آن باشد، منع میکند. و بنا بر این طبیعی است که هرگونه مبارزه سیاسی برای حل تضاد از طریق "مسالمت آمیز" یا "سیاسی" یا "جهانی" با نیروی اسلحه مواجه میگردد و هرگونه تقاضا برای حل "مسالمت آمیز" این تضاد با "خیانت عظیم" برچسب میخورد. از این رو حل تضاد میسر نیست مگر از طریق جنگ مسلحانه و قهر انقلابی.

د - موجودیت صهیونیستی نه تنها بطور تاریخی با وجود امپریالیسم

در تمام منطقه عربی در ارتباط است بلکه در واقع یکی از غده های
 امپریالیسم جهانی است که پایگاه نظامی، اقتصادی و سیاسی او را
 جهت حفظ منافع امپریالیسم در منطقه خاورمیانه تشکیل میدهد بدین
 خاطر هم پیمانی ارگانیک بین موجودیت صهیونیستی و امپریالیسم جهانی
 وجود دارد. بطوریکه موجودیت صهیونیستی را بنیاد جزئی اصل در اردوگاه
 امپریالیسم جهانی در دوزمینة جهانی و عربی وارد کرده است. چنین وضعیتی
 موجودیت صهیونیسم را جهت اصلی تضاد بین خلق عرب فلسطین و توده های
 عرب از یکسو و امپریالیسم جهانی از سوی دیگر گردانیده است. این تضاد
 بین توده های عرب (و از جمله خلق عرب فلسطین) و امپریالیسم جهانی،
 همچنین تضادی است آشقی ناپذیر. زیرا نفوذ امپریالیستی موجود در
 منطقه عربی مستقیم و غیر مستقیم بر نیروی اسلحه و قهر نظامی امپریالیستی
 و ارتجاعی قرار دارد و راهی برای تحقق آزادی اقتصادی، سیاسی، نظامی
 و فرهنگی عرب از نفوذ اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگی امپریالیسم
 وجود ندارد مگر با نیروی اسلحه. زیرا تجربه ی تاریخی ثابت کرده
 است که امپریالیسم جهانی - در اینجا باید بر امپریالیسم امریکایی
 پافشاری کرد - ممکن نیست از مواضع خویش دست بردارد مگر بقدرت
 اسلحه. و حتی در حالت های استثنائی که در آن استعمار قدیم مجبور شد
 از مواضع خویش بطور ظاهری دست بردارد به اسلحه پناه برده شده
 و سپس برای حمایت از منافع خویش و ویژه از طریق استعمار جدید که
 بوسیله امپریالیسم امریکا نمایندگی میگردد و بانا و گان ششم خود و
 پایگاه های نظامی که در برخی از کشورهای عربی پخش هستند و برخی
 دیگر در ترکیه، ایران، قبرس، اقیانوس هند و "اسرائیل" قرار دارند
 منطقه عربی را محاصره کرده است. این امر تضاد با امپریالیسم جهانی

وهم پیمانانش را در منطقه چنان گردانیده که جز با قهر انقلابی یا جنگ توده ای ممکن نیست حل گردد . همچنین میبایست علت دیگری را نیز بآن بیافزائیم و آن تضاد با موجودیت صهیونیسم که تضادی اساسی از طراز تضاد آشتی ناپذیر که جز با قهر انقلابی مسلحانه ممکن نیست حل گردد . لیکن کافی نیست که بطور عام بگوئیم که تضاد اساسی بین موجودیت صهیونیسم و امپریالیسم جهانی از یکسو و توده های فلسطینی و توده های عرب از سوی دیگر است . و کافی نیست که ماهیت آشتی ناپذیر این تضاد را که ممکن نیست حل گردد مگر با نیروی اسلحه مشخص گردانیم . مهم آن است که دریابیم گره قدرت و ضعف در طرف تضاد فلسطین و عرب در کجا قرار گرفته تا بدین ترتیب بتوانیم بدقت مشخص سازیم که ضربه اساسی که منجر به حل کامل تضاد و جوانب و اطراف آن میشود در کجا میبایست وارد شود . به سخن دیگر بدقت مشخص گردانیم که نیروی اساسی پیشاهنگ که آن ضربه اساسی میبایست بر آن وارد گردد در کجا است . و در هر حالت در خلال حل تضاد با موجودیت صهیونیستی و امپریالیسم جهانی و هم پیمانانش در کجا قرار دارند و مواضع ارتجاع منطقه چه هستند . چنانچه اردوگاه تضاد امپریالیستی صهیونیستی - ارتجاعی و اردوگاه توده های فلسطینی و عرب را تحلیل نمائیم، تصویر واضح تر میشود . از اینجا است که چنین ملاحظه میکنیم :

الف - اردوگاه امپریالیستی و موجودیت صهیونیستی

اردوگاه امپریالیستی شامل تر و وسیع تر از موجودیت صهیونیسم است

موجودیت صهیونیسم جزئی از اراضی عربی را اشغال کرده است، در
 حالیکه نفوذ امپریالیستی بر قسمت زیادی از اراضی عربی از اقیانوس
 تا خلیج اده دارد. و این بنوعی خویش مسئله ی چگونگی حل این
 تضاد با امپریالیسم جهانی و موجودیت صهیونیسم را مطرح میسازد.
 بویژه پس از آنکه واقعیت تجزیه میهن عربی را در نظر آوریم چنین
 مسئله ای شدید تر مطرح میگردد. تجزیه ای که با گرفتن شکل تاریخی،
 سیاسی، نظامی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی حل تضاد با امپریالیسم را
 مسئله ای در نهایت پیچیده گردانیده است. ۱- علل آن چنین است: ۱-
 واقعیت تجزیه، مسئله ی حل تضاد را در هر کشوری شکلی جداگانه، از
 لحاظ زمان و متفاوت داده است. ۲- واقعیت تجزیه موانع بزرگی در
 مقابل جنبش متحد تمام توده های عرب برای از میان برداشتن کامل
 امپریالیسم در منطقه ما بوجود آورده است. ۳- واقعیت تجزیه
 وضعی بوجود آورده که جنبش هر بخش از توده های عرب بر ضد
 امپریالیسم و ارتجاع از همان آغاز در حالت محاصره امپریالیستی -
 ارتجاعی قرار دارد. ۴- واقعیت تجزیه، آزادی هر بخش از میهن عربی
 را چندان گردانده است که تضاد اساسی با امپریالیسم جهانی حل
 نمیگردد مگر بشکل جزئی. و حتی این آزادی جزئی در تمام لحظاتی
 که امپریالیسم، صهیونیسم و ارتجاع بدان هجوم میاورند ممکن نیست
 چیزی باشد جز آزادی شکننده و جزئی و بویژه شرایط تجزیه که شکل
 دولتی، عربی و جهانی بخود گرفته، برای آن جزء آزاد شده شکل میگرداند
 که پیشروی مسلحانه خود را برای آزادی بقیه اجزاء عربی اداه دهد.
 زیرا آن اجزاء بمشابه دولتی در زمینه عربی و جهانی و جامعه سازمان
 ملی متحد رسمیت دارند. و این امر بنوعی خود حالتی را بوجود آورده
 است که چنانچه آن جزء آزاد شده بخواهد به پیشروی خود برای

آزادی مابقی اجزاء داده دهد مداخله جهانی خطرناکی را باعث
 میشود . برعکس وضعیت چین برای مثال . زیرا در آنجا وجود منطقه
 آزاد شده آغاز پیشروی برای آزادی تمام چین بود . این البته بمعنای
 مجاز ندانستن این وضع خطرناک نیست، بلکه مقصود مشخص گرداندن
 نشانه های وضع موجود میباشد . همچنانکه وجود دارد . در اینجا
 سئوالی مطرح میشود : پس چگونه ممکن است امپریالیسم صهیونیسم را
 در خاک عربی از میان برداشت ؟ از تحلیل فوق الذکر، ملاحظه کردیم که
 انتشار نفوذ امپریالیسم از یکسو و واقعیت تجزیه در میهن عربی از سوی
 دیگر، آزادی میهن عربی را جز به جز گردانیده، نه بمعنای پایان
 نفوذ امپریالیسم و نه بمعنای آنکه چنین امری وجود امپریالیسم را از
 ریشه در میآورد . زیرا وجود امپریالیسم اساساً در جز متعمرکن نیست،
 باستثنا وضع فلسطین یا باستثنا وضع پایگاهش، موجودیت صهیونیستی .
 و این بما میآموزد که دریا بیم " اسرائیل " نقطه مرکزی نیروی اساسی
 برای نفوذ امپریالیستی است که قدرت نظامی و سیاسی ضربتی و
 اساسیش را در آن تعمر کرده است . و " اسرائیل " در واقع از لحاظ
 نظامی حتی نیرومندتر از ناوگان ششم اوست و همچنین نیرومندتر از
 هر پایگاه دیگر آمریکا در خاورمیانه . شرایط تاریخی متعددی - که
 مجالی برای بر شمردن آن وجود ندارد - سرنوشت امپریالیسم جهانی
 را در میهن عربی، اگر نه در تمام خاورمیانه تماماً با بقای موجودیت
 صهیونیسم مرتبط ساخته است . در این حقیقت جای بحث نیست
 وقتی که سیاستمداران کاخ سفید و نظامیان پنتاگون این حقیقت را با
 وضوح تمام و بدون پیرایش تاکید کرده اند . از اینجا این نتیجه بدست
 میآید که آزادی فلسطین به معنای پای نهادن بمبارزه اساسی تعیین
 کننده ای بر ضد نفوذ امپریالیسم در منطقه است . برای اینکه ایمن

موضوع بیشتر روشن شود. میتوانیم بگوئیم از میان رفتن امپریالیسم در
 الجزایر یا مصر یا سوریه به جنگ تعیین کننده ای که تمام سر نوشت
 امپریالیسم در منطقه درگرو آست منجر نمیشود. این عمل رخ داد،
 است. وقتی که در الجزایر و مصر و سوریه ضربات اساسی بر نفوذ امپریالیسم
 وارد آمد به آمدن امپریالیسم به دریا منجر نشد. حال آنکه مبارزه با
 امپریالیسم در خاک فلسطین امر مختلف دیگری خواهد بود. چرا که
 پیروزی در مبارزه بر ضد موجودیت صهیونیسم و امپریالیسم پیروزی بر
 تمام دستگاه نفوذی امپریالیسم در تمام میهن عربی را باعث خواهد شد.
 و این امر شدت حساسیت اردوگاه امپریالیستی را از شلیک يك گلوله بر
 موجودیت صهیونیسم برای ماروشن میسازد. شکی نیست که نفسوز
 صهیونیستی در زمینه جهانی نیز بنوعی خویش در تشدید آن حساسیت
 نقش دارد. لیکن مسئله برای سرکردگان امپریالیسم از درک روشن
 آنها دور نیست که آزادی فلسطین از صهیونیسم و امپریالیسم، بر
 مجموعه ی منافع و مواضع امپریالیسم در منطقه عربی و خاور میانه است،
 اگر در تمام جهان نباشد. و این بخاطر آن است که جهان عرب با از
 لحاظ اقتصادی، جغرافیایی، سیاسی و نظامی از اهمیتی استثنائی
 برخوردار است. و این امر را بیشتر میتوانیم لمس نمایم چنانچه دریابیم
 که امپریالیسم بخاطر عشق رومانتیکی "اسرائیل" را بوجود نیسارود تا
 نفوذ امپریالیستی را در کشورهای عربی ما "ابدی" گرداند. لذا
 ضروری است که بوضوح دریابیم که در تضاد اساسی و در جهت
 صهیونیستی - امپریالیستی آن گره در کجا قرار دارد. گرهی که حل آن،
 حل تمام تضاد اساسی را باعث میشود. و این گره همچنانکه در تحلیل
 فوق الذکر رای خود را گرفتیم دولت "اسرائیل" است. از اینجا با
 توجه به شرایط خاص میهن عربی ما و با توجه به پراکندگی نفسوز

امپریالیسم در منطقه، اساسی است که نتایج گیری کنیم که جهت است
امپریالیستی - صهیونیستی در تضاد اساسی در نقطه محوری خویش
یعنی موجودیت صهیونیسم که قلب تضاد مقابل با توده های
فلسطینی و عرب در تضاد اساسی منطقه، میباشد جمع و متمرکز
شده است.

ب - توده های فلسطین و عرب

در واقع نشانه های اساسی برای تحلیلی که جهت تصویر اوضاع
نسبت به جانب صهیونیستی - امپریالیستی - تضاد اساسی در میهن
عربی تقدیم شد به وضع توده های فلسطینی و عرب از لحاظ نشانه هائی
که دارند و سبب واقعیت تجربه و ایجاد موجودیت صهیونیستی و نشر
نفوذ امپریالیستی تکوین یافته است منجر میگردد. همچنان که در بالا
تیز اشاره کردیم، لیکن میبایست نکات زیر را نیز در نظر گرفت:

۱ - توده های فلسطینی بخشی از توده های عرب است همچنانکه
فلسطین بخشی از میهن عربی است. از اینرو این - یعنی توده های
فلسطین در داخل طرف تضاد اساسی که در مقابل موجودیت
صهیونیستی و امپریالیسم جهان، در آن تضاد، بطور ارگانیک با توده های
عرب مرتبط است. لذا توده های عربی فلسطینی مثل توده های عرب
در کلیه اجزاء میهن عربی بخش اصلی در مبارزه بر ضد اردوگاه امپریالیسم
و موجودیت صهیونیستی است.

۲ - توده های فلسطینی بخشی از توده های عربی است که بطور
مستقیم در مقابل موجودیت صهیونیستی قرار دارد و در قطب تضاد

اساس روبروی تمام توده های عرب نقش مرکزی را بازی میکند. توده های فلسطینی آن بخش از توده های عرب است که بر اثر نفوذ امپریالیستی و ایجاد موجودیت صهیونیستی بطور مستقیم در خاک فلسطین بیشتر حقش پایمال گشته است. از این رو بعلمت شرائط عینی و تاریخی اینکه فلسطین را در مرکز اشغال صهیونیستی قرار داده، توده های فلسطینی آن بخش از توده های عرب گشته است که بیشتر مورد تعرض قهر و غارت امپریالیستی قرار دارند. و در نتیجه بی وجود نفوذ امپریالیستی و ایجاد موجودیت صهیونیستی که برای وی شکل اشغال مسکنی جویانه گرفته، هدف نابودی جسامتی و انسانی و از میان برداشتن او به مثابه خلقی که دارای خاک فلسطین است گشته است. این بنوعی خویش توده های فلسطینی را در مرکزی ترین جانب مقابل برای جانب موجودیت صهیونیستی و امپریالیسم جهانی در تضاد اساسی منطقه عربی قرار داده است. از اینجا وضع توده های فلسطینی در آن تضاد اساسی مقابل روبروی وضع موجودیت صهیونیستی است. از اینرو توده های عرب فلسطینی بطور عینی نیروی ضربتی اساسی را در اردوگاه توده های عرب در حل گره تجمع نفوذ امپریالیستی یا در مبارزه بر ضد موجودیت صهیونیستی در فلسطین تشکیل داده است. این مبارزه گرهی است که میتوان از طریق جنبش تمام توده های عرب بر ضد موجودیت صهیونیستی آنانرا بسیج کرد و برای حل کامل تضاد اساساً از راه جنگ مسلحانه توده ای بر ضد موجودیت صهیونیستی آنان را - توده های عرب را - برا نگیخت. در اینجا برای توجه به دونگه دیگر میبایست اندکی مکت کنیم: اول - تحلیل سابق برای دو جانب تضاد در تضاد اساسی بمعنای گاهش اهمیت ضربه هائیکه در برخی از اجزاء عربی به نفوذ امپریالیستی وارد میاید نیست. ضروری

است چنانچه امکان داشته باشد از آن ضربه های بیشتر وارد ساخت
 لیکن قصد این است که بر راه آزادی فلسطین از طریق جنگ خلق که
 راه نابودی کامل امپریالیسم و موجودیت صهیونیستی و پیروزی انقلاب در
 میهن عرب یا پیروزی در آزادی و وحدت و انقلاب اجتماعی است تشدید
 و پافشاری گردد . دوم - تحلیل سابق بمعنای عدم دیدن رابطه وحدت
 در داخل هر دو جانب تضاد اساسی نیست . چرا که واضح است ایستاد
 ضربت بر امپریالیسم در هر بخش بر وضع بخشهای دیگر، کلکتیو و منفرد،
 و بر کلیه نفوذ امپریالیستی و صهیونیستی تاثیر میگذارد، روشن است که
 جنبش هر بخش از توده های عرب بر جنبش دیگر از اجزاء عرب، منفرد
 و کلکتیو، و بر تمام انقلاب تاثیر مثبت میگذارد . لیکن قصد اینست که
 ضمن ارتباط و وحدت دریابیم که نقطه اساسی یا گره اساسی که دیگر
 اجزاء بیشتر و قاطع تر تحت تاثیر آن قرار دارد در کجا واقع شده است .
 کافی نیست که رابطه وحدت بین اشیا را فقط بطور عام در نظر آوریم
 بلکه همچنین لازم است که ماهیت آن ارتباط و وحدت و نقش و اهمیت
 هر جزء یا پدیده در آن کل به نسبت سایر اجزاء یا پدیده هله کلکتیو و
 منفرد، در داخل آن ارتباط و آن وحدت را بشناسیم . تحلیل سابق برای
 آثار و نشانه های هر یک از دو جانب تضاد اساسی و مشخص ساختن
 گره قاطع در هر جانب یا مشخص کردن نیروی ضربتی اساسی و چگونگی
 حل این تضاد، وقتی که توانسته باشیم دریابیم که گره تضادها در
 خاک عربی ما و بویژه در شرق عربی در کجا است یا وقتی که از ماهیت
 تضادهائی که در مقابل انقلاب فلسطین قرار دارند تحلیل دقیقی نشوند .
 این امر ما را بدرك نادرستی از جنبش ملی و جنبش انقلابی عرب رهنمود
 گشته و در نتیجه استراتژی و تاکتیک نادرستی برای انقلاب عرب وضع
 میگردد که بین دو انحراف راست و چپ " قرار میگیرد . تظاهر این

دو انحراف برای رهبری جنبش ملی و جنبش انقلابی عرب به شکل زیر بوده است:

اول - در حل تضاد اساسی سهل انگاری کردند و در حل تضادهای داخل هر کشور عربی جداگانه با اسلوب مبارزات سیاسی یا کودتای نظامی از بالا فرق گردیدند. گرد شعاری جمع شدند که آزادی فلسطین را پس از آزادی کشورهای عربی و وحدت آنها و ساختمان "سوسیالیسم" میداند. توده های فلسطینی را گمراه میکردند. پراکندگی و فقدان وحدت آنها را حفظ میکردند از هر بخش از توده های فلسطینی که در هر کشور قرار داشت میخواست که در مبارزه سیاسی توده های عرب در هر کشور عربی ذوب گردد. بدین ترتیب این استراتژی گرفتار انحراف راست شد. زیرا که موضع توده های فلسطینی را بشابه پیشاهنگ ضربتی در حل تضاد اساسی برضد موجودیت صهیونیستی مشاهده نمیکردند. و توده های فلسطینی را در جنبش ملی عرب که از مقابله با آن تضاد اساسی که تسلط آتش را بر موجودیت طلب میکرد، میگریخت پراکند، میساخت. آنها انقلاب عرب را بجای انقلاب فلسطین در نظر میآوردند بدون آنکه دریابند که انقلاب فلسطین جرعه ای است که انقلاب عرب را شعله ور میسازد. آن استراتژی به انحراف اپورتونیستی "چپ" هم دچار شد. این وقتی است که اعتقاد پیدا کرد، پیش از حل تضاد اساسی یا پیش از حل مسئله آزادی بخش ملی برضد اشغال صهیونیستی فلسطین امکان ساختمان "سوسیالیسم" در میهن عرب وجود دارد. از این رو از روی مراحلی تاریخی جهش کرد و منجر به ماجرا - جوش و جدا شدن از توده ها گردید. بویژه شعار سوسیالیسم در کفاری خالی کرد که محتوی آن بصورت شیئی شوریکی باقی ماند یا به عبارت دیگر به عدم رک سوسیالیسم علمی، عدم تطبیق قوانین عام و خاص آن

برای ساختمان سوسیالیستی منجر شد (در این زمینه " ابرونیسم راست" دوم - نتوانستند دریابند که موجودیت صهیونیستی نصه تجمع کلیه نفوذ امپریالیستی و ارتجاعی در منطقه عربی است - نتوانستند دریابند که این موجودیت نیروی ضربتی اساسی برای دفاع از منافع امپریالیسم جهانی و ارتجاع عرب و صهیونیسم جهانی است در نتیجه تحقق آزادی، وحدت و انقلاب سوسیالیستی ممکن نمیگردد مگر از خلال وارد آوردن ضربه اساسی بر این پایگاه اساسی که با حل آن و در اثناء حل آن میتوان تضادها را حل کرد - بعبارت دیگر، در جهان عرب تحقق انقلاب عرب بمعنای ریشه ای عمیق آن ابتدا از جنبش وسیع توده های انقلابی مسلح در جنگ خونین بر ضد دشمن صهیونیستی و امپریالیستی در خاک فلسطین شروع میشود و سپس بخاک عرب امتداد میابد -

سوم - نمیتوانستند دریابند که گشودن آتش بر امپریالیسم از طریق جنگ مسلحانه برای آزادی فلسطین شعاری است که بیش از شعارهای دیگر میشود زیر پرچم آن وسیعترین توده های خلق را گرد آورد، سازمان داد، بسیج کرد، مسلح نمود و وحدت داد - گرچه موجودیت صهیونیستی نقطه ی مرکزی قدرت مادی در نفوذ امپریالیستی بر منطقه ی عربی از لحاظ نیروی تکنیکی، نظامی و انسانی است لیکن از لحاظ سیاسی در قیاس با سایر مواضع امپریالیسم در منطقه ضعیفترین نقطه بشمار میآید - از اینرو از جانب انقلاب عرب که از راه انقلاب فلسطین میگذرد و میتواند زیر پرچم خویش وسیعترین توده ها را نه با تظاهرات و اعتصابات سیاسی بلکه مستقیماً تحت سلاح گرد آورد - ضربت مستقیم بر موجودیت صهیونیستی نیرومندترین نقطه از لحاظ سیاسی میباشد - و بدین ترتیب میتوان که از طریق جنگ خلق در کلیه ی جوانب آن و از آن جمله

ضربت بر تجزیه ، تغییرات انقلابی بوجود آورد . باز میگوئیم که مشخص
 ساختن تضاد اساسی و راه حل آن راهی است که خط مشی انقلابی
 صحیح را معین میکند . و با هنگامیکه تضاد اساسی را معین مینمائیم
 که این موجودیت صهیونیستی و پیوند ارگانیک آن با امپریالیسم
 جهانی از یکسو و توده های فلسطین و پیوند ارگانیک آنها با توده های
 عرب از سوی دیگر است و همچنین هنگامیکه معین میکنیم که این تضاد
 تضادی آشقی ناپذیر است که از جانب ما ممکن نیست آنرا حل کرد مگر
 با جنگ خلق و نه با مذاکرات و راه حل های سیاسی بعلت شرایط کنونی
 این تضاد است که همانا اشغال نظامی صهیونیستی - امپریالیستی
 خاک فلسطین میباشد . این یکسکن جوئی مسلحانه خارجی است
 که از لحاظ مادی و تکنیکی برتر است و دارای ماهیت استعمارگرانه ی
 تجاوزکارانه است . از اینرو راهی برای حل آن مگر نابود کردن نیروها
 نظامی و ضربتی اوواز میان برداشتن سایر موسسات آن که ماهیتی نژاد
 پرستانه و تجاوزکارانه نظامی دارند و از آنجمله موسسات اقتصادی
 و سندیکائی و فرهنگی ، وجود ندارد . از اینجا آشکارا انحراف راست
 نیروهای ضد امپریالیستی را چه در صحنه فلسطین یا میهن عرب یا
 جهان درمیابیم . آن نیرو هائیکه کوشش میکنند تضاد با دشمن
 صهیونیستی و امپریالیستی را در کشور ما از راه فشار سیاسی یا مذاکرات
 یا سازش یا اجرای قطعنامه های سازمان ملل متحد و شورای امنیت و
 طرح راجرز حل نمایند . همچنین از سوی دیگر ما در داخل خود
 صحنه فلسطین انحراف اپورتونیستی " چپ " را میابیم که مولود عدم
 درک ماهیت مرحله ای است که انقلاب مادر آن قرار دارد . یعنی بیسن
 مرحله آزادی بخش ملی دموکراتیک و مرحله انقلاب سوسیالیستی را
 قاطبی میکند . تا ماهیت مرحله انقلاب خود را درک نکنیم قادر نیستیم

انقلاب فلسطین را يك قدم بجلو ببریم . آیا این مرحله ، مرحله آزادی
 بخش ملی دموکراتیک است ؟ آیا این مرحله ، مرحله انقلاب طبقاتی
 سوسیالیستی است ؟ آنچه ماهیت مرحله را تعیین میکند تعایل ما
 و اصول ما و مثال ما نیست بلکه خود واقعیت عینی است یعنی رشد
 نیروهای تولیدی و روابط تولیدی موجود و ماهیت آن است . بسخسن
 دیگر ماهیت تضاد اساسی در مرحله تاریخی همین است . یا چنانچه
 خواسته باشیم ساده تر بیان کنیم میگوئیم وضع دشمن و وضع ما است .
 ما در فلسطین در جامعه عقب افتاده ای زندگی میکردیم که برای مدتی
 طولانی تحت اشغال ترکها قرار داشت . سپس همان جامعه تحت
 اشغال مستقیم استعمار انگلیس درآمد . اقتصاد غالب آن اقتصاد
 استعماری و نذیه فئودالی بود . سپس هجوم صهیونیستی سکنی جو
 که منجر به اشغال بخش بزرگ فلسطین گردید آغاز شد و اکثریت
 خلقمان از میهنش آواره گردید . و اکنون او - مهاجمین صهیونیستی
 علاوه بر اشغال تمام فلسطین اجزائی از جمهوری متحده عربی صرو
 جمهوری سوریه را نیز اشغال کرده است ، در حالیکه خلق ما اکنون
 تحت اشغال مستقیم یا آواره در اردوگاه پناهندگان بدون داشتن
 روابط اقتصادی و بدون داشتن زمین و حتی بدون داشتن شناسنامه و
 غیره زندگی میکند . بنما برای این مرحله تاریخی انقلاب ما چیست ؟ این
 مرحله ی آزادی بخش دموکراتیک است که هدفش از میان برداشتن کلیه
 مؤسسات اقتصادی ، نظامی ، سیاسی و فرهنگی موجودیت صهیونیستی
 - امپریالیستی ، بازگرداندن خلق عرب فلسطین به خاک خویش ، آزادی
 ساختن کامل آن از صهیونیسم و امپریالیسم و تحقق استقلال ، حق حاکمیت
 ملی و دموکراسی است . هنگامیکه از ماهیت يك مرحله ی انقلاب سخن
 میگوئیم ما در واقعیت از ماهیت تضاد اساسی همان کشور در دوره

تاریخی معینی بحث میکنیم . با معین ساختن ماهیت مرحله ، هدف - برنامه حد اقل - که انقلاب میبایست برای تحقق آن بکوشد معین میگردد . اما هدفهای برنامه حد اقل که میبایست در مرحله آزادی بخش ملی دموکراتیک از طریق انقلاب فلسطین در خاک فلسطین آنها را بتحقیق رسانید عبارتند از :

اول - از لحاظ سیاسی : از میان برداشتن دولت صهیونیسم و تسلط امپریالیسم وتحقیق استقلال وحق حاکمیت ملی (این همان محتوی آزادیبخش ملی است) .

دوم - از لحاظ نظامی : از میان برداشتن تاسیسات نظامی صهیونیستی و ارتش و نیروهای احتیاطی (ذخیره) آن وساختن ارتش خلق فلسطین برای موفقیت در آزادی و سپس دفاع از دستاوردهای مرحله آزادی بخش ملی دموکراتیک .

سوم - از لحاظ اقتصادی : از میان برداشتن روابط تولیدی انحصاری صهیونیستی - امپریالیستی ، یا صادراتی کامل مالکیت صهیونیسم و امپریالیسم بر زمین ، اقتصاد ، ابزار تولید و دارائی ، صادراتی اصلا کلیه ی همکاران فلسطینی دشمن وتبدیل آن به مالکیت عمومی برای صلحت خلق در دولت فلسطین و برقراری اقتصاد دموکراسی نوین بجای آن (و این است محتوی دموکراسی در مرحله آزادیبخش ملی دموکراتیک بر خاک فلسطین) .

چهارم - از میان برداشتن تاسیسات اجتماعی ، فرهنگی وسندیکائی صهیونیستی ومبارزه با ایدئولوژی صهیونیسم و امپریالیسم و ارتجاع زیرا کلیه آنها ماهیت نژاد پرستانه ارتجاعی واستعماری دارند واستقرار تاسیسات دولت دموکراتیک فلسطینی بجای آن با فرهنگ انقلابی نوین (و این محتوی فرهنگ توده ای ملی دموکراتیک عمومی

است) .

اینها محتوی مرحله ی آزادی بخش ملی دموکراتیک در فلسطین است که بخشی از مرحله آزادی بخش ملی دموکراتیک در میهن عرب و جهان سوم است و فلسطین بخشی از میهن عرب و جهان سوم است . انقلاب فلسطین جزئی از انقلاب عرب و انقلاب جهان سوم و جزئی از انقلاب جهانی است . اینجلازم است ملاحظه نمائیم که محتوی دموکراسی در انقلاب چین یا . . . عبارت بود از نابود ساختن فئودالیزم ، کمپرادور و منافع اقتصادی امپریالیسم در حالیکه محتوی دموکراسی در فلسطین عبارت است از نابودی مالکیت صهیونیسم و امپریالیسم . از این رو خاک صنایع ، بازرگانی و دارائی در دولت دموکراتیک فلسطینی نسبت به مرحله دولت دموکراتیک در چین و ویتنام بزرگتر و وسیع تر خواهد بود . این به ماهیت مالکیت صهیونیسم و امپریالیسم در فلسطین باز میگردد . این مالکیت که دربرگیرنده تمام اقتصاد "اسرائیل" است نسبت به مالکیت کمپرادور ، فئودالیسم و امپریالیسم در چین و ویتنام وسیع تر است . از سوی دیگر میبایست نکات زیر را که متعلق به مالکیت عرب در خاک فلسطین است ملاحظه نمائیم .

اول - برنامه ی استعمار انگلیس هنگامیکه داخل فلسطین شد برخلاف برنامه اش در عراق و مصر برای مثال ، عدم رشد مالکیت بزرگ فئودالی بود . زیرا پراکندگی مالکیت امکان بوجود میآورد که به خرید اراضی عرب از جانب موسسات صهیونیستی کمک کند . آن سیاست با یکسری تصمیمات جهت مجبور ساختن دهقانان فلسطینی به فروش زمین خود - چه از طریق افزایش مالیات و عدم پرداخت وام به دهقانان یا از طریق تطمیع آنان با قیمت های زیاد برای زمین و در کنارش حقوقهای